

گله یار از یار

دکتر سعید واعظ*

چکیده:

منقذ پسر طمّاح، ملقب به جمیح، از معدود سوارکاران جاهلی است که حدود چهل سال قبل از اسلام در روز جبهه کشته شد. او در شاعری نیز چیره دست بود و اشعار باقی مانده از او، نشان دهنده ذوق لطیف و طبع وفّاد اوست؛ برای نمونه، در قصیده‌ای دوازده بیتی در بحر بسیط، به شیوه‌ای بسیار هنرمندانه، یک سوء تفاهم ساده زناشویی را مطرح و گله‌هایش را در قالب ابیاتی مخیل و بدیع تصویر می‌کند. این مقاله به شرح، ترجمه و بررسی زبانی و بلاغی این قصیده پرداخته است.

کلید واژه‌ها: قصیده عربی، جمیح، امرؤالقیس.

مقدمه:

منقذ پسر طمّاح ملقب به جُمیح از معدود سوارکاران جاهلی است. او حدود چهل سال پیش از اسلام با افرادی از قبیله خود، در روز جبهه کشته شد. پدرش طمّاح با امرؤالقیس دوست بود؛ امرؤالقیس یکی از برادران او را کشت و مخفیانه به روم رفت. قیصر روم فرماندهی سپاهی را که تعدادی شاهزاده هم در آن حضور داشتند به امرؤالقیس سپرد. او وقتی از پیش قیصر دور شد یاران قیصر به او گفتند که اعراب قومی حيله گر هستند؛ به او اعتماد مکن؛ چه بسا که او بخواهد پس از پیروزی رو در روی شما بایستد و با شما نبرد کند.

ابن الکلبي گوید وقتی طَمَاح به دنبال امرؤالقیس به روم آمد، پیش قیصر رفت و از امرؤالقیس سعایت نمود و گفت: «او گمراه و زناکار است. او وقتی از نزد شما برگشت و پیش لشکر آمد، به لشکریان گفت که با دختر شما سر و سرّی دارد و او را در این باب اشعاری است که شما را در نهایت، رسوای خاص و عام خواهد نمود».

چون قیصر این حرف‌ها را شنید جامه‌ای نگارین زربفت زهرآلود برای امرؤالقیس فرستاد و نوشت: «این جامه را خود بر تن می‌کردم؛ برای قدردانی از زحمات شما فرستادم، هر وقت به دستت رسید به مبارکی و میمنت بپوش و مرا از کارها بی‌خبر مگذار و لحظه به لحظه به من گزارش بده.» چون جامه به دست امرؤالقیس رسید با سرور و خوشحالی تمام آن را بر تن کرد و زهر جامه بی‌درنگ در بدن او اثر نمود و پوستش ریخت، و از این سبب او را ذوالقروح نامیدند و اشعاری گفت که اشاره به سعایت طَمَاح دارد:

لَقَدْ طَمَحَ الطَّمَّاحُ مِنْ بَعْدِ أَرْضِهِ لِيُلْبَسَنِي مِنْ دَائِهِ مَا تَلَبَّسَا
فَلَوْ أَنَّهَا نَفْسٌ تَمُوتُ جَمِيعَةً وَلَكِنَّهَا نَفْسٌ تَسَاقُطُ أَنْفُسًا

جُمیح علاوه بر آنکه سوارکاری چابک و ماهر است در شعر و شاعری هم دستی دارد و در قصیده‌ای دوازده بیتی در بحر بسیط یک سوء تفاهم ساده و ناچیز زناشویی را چنین زیبا به تصویر می‌کند:

أُمَسَّتْ أُمَامَةٌ صُؤْمَتًا مَا تُكَلِّمُنَا مَجْنُونَةٌ أُمٌّ أَحَسَّتْ أَهْلَ خَرْوَبٍ
أُمَامَةٌ: نام همسر جمیح است و از قبیله بنی قریع بن أنف النّاقَة السّعدی است. اسم او را «أمیمة» نیز آورده‌اند و در بعضی نسخه‌ها «ما لأمیمة أُمَسَّتْ لِأُتْكَلِّمُنَا» و یا «ما تُكَلِّمُنَا» نیز روایت شده است. / صُؤْمَتًا: به ضم و فتح صاد مصدر است که جانشین صفت فاعلی یعنی «صامتة» به معنی ساکت و خاموش خشمناک، شده است. / مَا تُكَلِّمُنَا: با ما حرف نمی‌زند. / مَجْنُونٌ: دیوانه، شوریده و بی عقل. / أَهْلٌ: کسان و خویشان. / خَرْوَبٌ: نام مکانی در سرزمین غَطَفَان (معجم ما استعجم، ذیل خَرْوَب).

گوید: [همسر] امامه دم فرو بسته و حرفی با ما نمی‌زند، [آیا] شوریده و دیوانه شده، یا بستگانش را در خرّوب دیده [و آنها از او خواسته‌اند که با ما حرفی نمی‌زند].

مَرَّتْ بِرَاكِبٍ مَلْهُوزٍ فَقَالَ لَهَا: ضُرِّي الْجُمَيْحِ وَ مُسِيهِ بَتَعْدِيْبٍ
 مَرَّةً: رو در رو شدن، دیدار کردن. / مَلْهُوز: شتری که در او نشانه‌ای غیر از نشانه صاحب شتر باشد و اینجا مقصود شاعر است. ابوالحسن الطوسی به روایت از ابن الأعرابی برای شتر نشانه‌هایی مانند: صِقَاع، عِذَار، خَطَام، قَرَمَة، صِدَاغ، مِجْدَح و .. نام می‌برد که خوانندگان گرامی برای اطلاع بیشتر می‌توانند به کتاب‌های معتبر از جمله فرهنگ‌ها مراجعه نمایند. (دیوان المفضلیات ج ۱: ۵۶) مَرَّتْ بِرَاكِبٍ مَلْهُوز: یعنی با اشترسواری رو در رو شد که شترش نشانه‌ای غیر از نشانه شتر من [جمیح] داشت، به بیان دیگر همسر مرد بیگانه‌ای را که دشمن من بود، دید و او را علیه من برانگیخت. / ضُرِّي: فعل امر است، صیغه دهم، یعنی توبه یک زن اذیت و آزار برسان / مُسِيهِ: فعل امر، صیغه دهم از مَسَّ يَمَسُّ و يَمَسُّ، یعنی لمس کرد، دست زد، مُسِيهِ بَتَعْدِيْبٍ: آزار برسان.

گوید: [یا اینکه همسر] با شتر سوار ناآشنایی رو در رو شد و آن ناآشنا به همسر گفت که جمیح را آزار بده و اذیت کن.

و لَوْ أَصَابَتْ لَقَالَتْ وَهِيَ صَادِقَةٌ
 إِنَّ الرِّيَاضَةَ لَا تُنْصِبُكَ لِلشَّيْبِ
 لَوْ أَصَابَتْ: اگر راستکار باشد و آهنگ صواب کند. / الرِّيَاضَةُ: فرهیختگی، تبدیل حال و صفات ناپسند به حال و صفات پسندیده و شایسته، تربیت و تأدیب. / أَنْصَبَ: او را رنجاند، «لا» در اینجا ناهیه است و جمله و فعل مجزوم و جمله «لَا تُنْصِبُكَ..» خبر برای «إِنَّ». شایان ذکر است: جایز است جمله، طلبیه باشد؛ چون خبر «إِنَّ» می‌تواند جمله جدیدی باشد؛ وقتی ما قبل آن در آن عمل نکرده باشد. / الشَّيْبُ: مفرد آن: أَشْيَبُ: سپید مو و پیر. لغت‌نامه دهخدا به نقل از المنجد می‌نویسد: أَشْيَبُ مؤنثی از لفظ خود بر وزن «فَعْلَاء» ندارد و از این رو، به جای «شبیاء» کلمه «شمطاء» به کار می‌برند. به نظر می‌آید که در اینجا نویسنده المنجد را طغیان قلمی دست داده است؛ چرا که عرب

به جوانی که در شب زفاف با همسرش همبستر شود و نتواند ازاله بکارت بکند، گوید: باتت بليلة حُرَّة، و اگر ازاله بکارت بکند، گوید: باتت بليلة شَيْبَاء. (لسان العرب، ذیل ماده: شیب). شایان ذکر است که «یاء» شیباء بدل از «واو» است، چون «شاب» به معنی در آمیختن و مخلوط کردن است، و آب مرد با آب زن آمیخته می شود، ولی ما «ليلة شوباء» نشنیده ایم، آخر سخن اینکه به آخرین شب ماه نیز «ليلة شیباء» گویند. (همان، ماده شیب). / لِلسَّيْبِ: جار و مجرور و متعلق به «الرَّيَاضَةَ» است. باتوجه به آنچه بیان شد، می توان بیت را به دو صورت زیر ترجمه نمود:

۱- همسرم اگر راستکار بود و آهنگ صواب می کرد باید در پاسخ این ناآشنا، صادقانه چنین جواب می داد: خداوند [إن شاء الله] شما را در تبدیل حال و تربیت و تأدیب پیران خسته نکند و به قول فخرالدین أسعد گرگانی در ویس و رامین:

رفیقا بیفش از این پندم میاموز که بر گنبد نیاید مر ترا گوز
(به نقل از لغت نامه، ذیل ماده «پند»)

۲- همسرم اگر راستکار بود و آهنگ صواب می کرد، باید در پاسخ این ناآشنا صادقانه چنین می گفت: برای تبدیل حال و تربیت و تأدیب پیران خودت را خسته مکن.

يَأْبَى الذِّكَاءُ وَيَأْبَى أَنْ شَيْخَحُكُّمُ لَنْ يُعْطِيَ الْآنَ عَنْ ضَرْبٍ وَ تَأْدِيبٍ
أَبَى الشَّيْءِ: آن را نپسندید و ناخوش داشت، از آن کراهت ورزید. / الذِّكَاءُ: دانایی، تیزهوشی، فراست / تأدیب: تنبیه و مجازات کردن، ادب کردن.

گوید: دانایی و تیزهوشی [وتجربه من] خوش نمی دارد و نمی پسندد که پیر و بزرگ شما [در این سن و سال] با آزار و شکنجه به کاری تن دهد و بپذیرد.

أَمَا إِذَا حَرَدَتْ حَرْدِي فَمُجْرِيَّةٌ جَرْدَاءُ تَمْنَعُ غِيلاً غَيْرَ مَقْرُوبِ
حَرْدٌ: آهنگ چیزی کردن، خشم گرفت، حَرَدْتُ حَرْدَكَ: قصد کردم مانند قصد تو، الحَرْدُ: خشم. خداوند تبارک و تعالی فرماید: «وَعَدُوا عَلَيَّ حَرْدِ قَادِرِينَ» (قَلَمُ/ ۲۵). / الْمُجْرِي وَ الْمُجْرِيَّةُ: سگ توله دار، هر حیوان وحشی که بچه اش به دنبالش روان باشد، اینجا مقصود ماده شیر است. شاعر زنش را به ماده شیر بچه داری تشبیه نموده که اگر بر او حمله کنی کاری از پیش نمی بری؛ چون سفت و سخت از بچه ها

حمایت می‌کند. / **جِراء:** مفرد آن **جِرو:** بچه درندگان چون سگ و گرگ و خرس و شیر. / **جَرْداء:** مؤنث **أجْرَد:** مرد بی موی. / **غِيل:** بیشه، جایگاه شیران، درخت انبوه پرشاخ و برگ / **غَيْرَ مقروب:** صفت برای «غیل» است؛ یعنی این ماده شیر با بچه‌هایش در بیشه‌ای زندگی می‌کند که کسی از ترس او جرئت نزدیکی به آن بیشه را ندارد.

گوید: این زن وقتی چشمگین قصد من می‌کند [در درندگی] به ماده شیر بی موی بچه‌دار بیشه می‌ماند [که کسی حریف او نیست].

وَ إِنْ يَكُنْ حَادِثٌ يُخْشَى فَذُو عِلْقٍ تَطَلُّ تَزْبُرُهُ مِنْ خَشْيَةِ الذُّئْبِ
حادث: رویداد ناگهانی، حادثه، اتفاق، واقعه. / **عَلِق:** مفرد آن **عَلَقَة:** جامه طفل نوزاد، پیراهن بی آستین. / **ذُو عِلْق:** کودک خردسال. / **زَبْر:** از چیزی باز داشتن، برحذر کردن، دور کردن / **ذئب:** گرگ.

گوید: و اگر اتفاق هولناکی پیش بیاید این همسر [سالمند و بزرگ سال] من به کودکی ماند که از جهل و نادانی از گرگ نمی‌ترسد.

فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُهَا حَلُّوا عَلَى قِضِهِ فَإِنَّ أَهْلِي الْأُولَى حَلُّوا بِمَلْحُوبٍ
قضة: به کسر اول و فتح و تخفیف دوّم نام گردنه‌ای در کوه یمامه است. (معجم ما استعجم ج ۳: ۳۱۶) / **حَل:** فرود آمدن در مکان، اقامت گزیدن. / **الأولی:** اسم موصول به معنی الذین. / **ملحوب:** به فتح اول و اسکان دوّم، ابوحاتم از اصمعی روایت می‌کند نام وادی **مُتَالَع** (به ضمّ اوله و باللام المكسورة و العين المهملة، نام کوهی بزرگ نزدیک «إمّرة الحمی») (معجم ما استعجم، ج ۴: ۵۹) است و محمدبن سهل گوید در بالای تپه‌ای نام چشمه‌ای برای بنی اسد است. (معجم ما استعجم ج ۴: ۱۱۴)

گوید: اگر همسر من به خانواده و بستگانش که در قضة ساکنند [می‌نازد] همانا خانواده من کسانی‌اند که در ملحوب ساکنند [و شهره آفاقند].

لَمَّا رَأَتْ إِبْلَى قَلَّتْ حَلُوبُتُهَا وَ كُلُّ عَامٍ عَلَيْهَا عَامٌ تَجْنِبُ
لَمَّا: شرطیه است و به معنای **حینما:** وقتی که، هنگامی که. / **رَأَتْ إِبْلَى:** فعل شرط برای **لَمَّا** است و جواب آن «أمست» در اول قصیده یعنی بیت اول. / **حَلُوبَة:** شیر دوشیده. / **عَلَيْهَا:** ضمیر «ها» به «مرأة» برمی‌گردد. / **تجنب:** بریده و منقطع شدن شیر

شتر و گوسفند، دور شدن از چیزی.

گوید: وقتی همسرم دید شیر شترم کم شد و این بی شیری و بی ثمری هر سال برای او ادامه دارد...

أَبَقَى الْحَوَادِثُ مِنْهَا وَهِيَ تَتَّبِعُهَا
وَالْحَقُّ صِرْمَةً رَاعٍ غَيْرَ مَغْلُوبٍ
أَبَقَى: باقی گذاشتن، باقی نهادن. / تَبِعَ: بعد از (کسی یا چیزی) آمدن، به دنبال آمدن. /
الْحَقُّ: اینجا آنچه ادای آن از شتران واجب است؛ از قبیل دیه، احسان و بخشش و .. و
الْحَقُّ معطوف به «الحوادث» است. / صِرْمَةٌ: گله شتران بین بیست عدد تا سی یا پنجاه
عدد را گویند. / راعی: شبان، چوپان، چراننده. / غَيْرَ مَغْلُوبٍ: مقصود شتران اندک لاغر
است که ادای حق آن‌ها را زار و نزار کرده و از ضعف بر شبان پیشی نمی‌گیرند.

گوید: همانا پیشامدهای ناگوار پی‌درپی و دیون واجب‌الاداء، شتران لاغر
معدودی برای او باقی گذاشته است که بر او پیشی نگرفته و او را خسته نمی‌کنند.
كَأَنَّ رَاعِيَنَا يَحْدُو بِهَا حُمْرًا
بَيْنَ الْأَبَارِقِ مِنْ مَكَرَانَ فَالْلُوبِ
حَدًا: حُدَى خوانی کرد، به آواز حُدَى شتران را راند. / حُمْرٌ: مفرد آن حِمَارٌ: خر،
درازگوش، شترانش را از لاغری و کمی تعداد، به خران وحشی تشبیه کرده است.
/ أَبَارِقٌ: مفرد آن أَبْرَقٌ: زمین بلند با ریگ و سنگ، خاک با سنگ و ریگ و گل در
آمیخته. / مَكَرَانَ: به فتح میم نام جایی است و به ضم میم نام شهری در فارس است. /
الْلُوبُ: مفرد آن: «لوبة» و «لوبة» زمین سنگلاخ سوخته، زمین سنگریزه‌دار سیاه.

گوید: گویی شبان ما این شتران لاغراندام شبیه به خران وحشی را فقط در
بلندای کوه با ریگ و سنگ مکران و زمین سنگریزه‌دار سیاه می‌چراند [و بر آن‌ها
اشراف دارد].

فَإِنْ تَقَرَّرَى بِنَا عَيْنًا وَتَخْتَفِضِي
فِينَا وَتَنْتَظِرِي كَرِّي وَتَغْرِبِي
قَرًا: شاد شدن (چشم). / اخْتَفَضَ: فرود آمدن و آرام شدن. / كَرٌّ: حمله کردن بر کسی
و میل نمودن به او. / تَغْرِبٌ: دور شدن به سفر، پنهان و غایب گشتن.

گوید: اگر [همسرم] از ما آسوده خاطر باشد و آرام گیرد و صبر کند تا من برای
اندوختن مال و منال ترک دیار کرده و بر دشمنان حمله کنم [بهتر خواهد بود].

فَأَقْنِي لَعَلَّكَ أَنْ تَحْظَيْ و تَحْتَلِبِي فِي سَحْبَلٍ مِنْ مَسُوكِ الضَّانِ مَنْجُوبِ
فَنِي الْحَيَاءِ: حیا کرد. / حَظِي بِالشَّيْءِ: به آرزوی خود رسید، به دست آورد. / اِحْتَلَبَ
الْبَقْرَةَ: ماده گاو را دوشید. / سَحْبَلٍ: خیک فراخ، مشک بزرگ. / مَسُوكِ: مفرد آن
مَسْك: پوست، مخصوصاً پوست بزغاله. / ضَّانٍ: گوسفند. / مَنْجُوبِ: مشک دباغی
شده، آوند فراخ شکم.

گوید: آبرو داری کن شاید [به لطف الهی و کسب مال و منال] به آرزویت
برسی و در مشک بزرگ دباغی شده از پوست گوسفند شیر بدوشی.

خوانندگان فرزانه و ارجمند عنایت دارند که شاعر در این دوازده بیت از آنچه
بین او و همسرش پیش آمده و از عدم تمکین و اخلاق و رفتار او و همچنین سیر و
سلوک خودش در مقابل او و نیز از راه کار مؤثر و سودمند برای تداوم زندگی خوب
زناشویی سخن گفت.

او اشاره کرد: وقتی همسرم دید تعداد شتران من رو به کم شدن است و
سوددهی ندارد، روی خوش به من نشان نداد و از من دوری کرد. من از رفتار او جا
خوردم و پیش خود به دنبال علت این رفتار بودم و گفتم: آیا دیوانه شده و به مغزش
آسیبی رسیده که نمی داند چه می گوید و چه می کند یا از دشمنان و بدخواهان من
یکی زیر پای او نشسته و او را علیه من شورانده است تا او را طلاق دهم و با او
ازدواج کند. سپس اضافه نمود: اگر این زن هوشیار و وفادار به پیوند زناشویی باشد،
به آن ناآشنا جواب سرسخت و دندان شکن می دهد و صادقانه می گوید: شوهرش
با هوش و با تجربه است و عزت و شرف دارد و زیر بار زور نمی رود و تحت تأثیر
حرف یاوه قرار نمی گیرد.

سپس به طبیعت و سرشت زنش اشاره ای کرد و گفت: این زن زود تحت تأثیر
حرف این و آن قرار می گیرد و زود عصبانی می شود؛ یا گویی که با این و آن سر
جنگ و ناسازگاری دارد و متأسفانه عقل معاش ندارد و نمی داند چه چیزی به ضرر
او و چه چیزی به نفع اوست. او سخت نیازمند به کسی است که همیشه بالای سر او

باشد و او را از لغزش و افتادن در چاه هلاکت باز دارد.

انتظار داشتیم ای کاش در این مدت بنده را خوب می‌شناخت و می‌دانست که من مردی با غیرت هستم و به عزّت و شرف خود ارزش می‌دهم و وظیفه خود را در بایدها و نبایدها و فداکاری‌ها و دستگیری از دیگران و .. خوب می‌شناسم و این وظیفه‌شناسی و ادای حقوق است که سبب کم شدن تعداد شتران بنده شده‌است. سخن خود را با نصیحت به زنش این چنین به پایان می‌برد که اگر درست فکر کند و با او سرسازگاری داشته، در سختی و خوشی همدم او باشد و آبروداری کند، به لطف الهی به آرزوهایش خواهد رسید و إن شاء الله زندگی خوبی خواهد داشت.

آخر سخن اینکه شاعر افکار و اندیشه‌های خود را خوب و زیبا تصویر کرده است. او برای نشان دادن دلیری و شجاعت زنش او را به ماده شیری که با بچه‌های کوچک خود در بیشه‌ای زندگی می‌کند، تشبیه می‌کند که کسی جرئت و شهامت نزدیکی به آن‌ها را ندارد و یا وقتی می‌خواهد جاهلی و بی‌عقلی او را به تصویر کند، او را به بچه‌ای که از نادانی و سبک سری، خطر و هلاکت و راه فرار از هلاکت را نمی‌داند، تشبیه می‌کند و ..

پی نوشت‌ها:

همانا طَمّاح با اینکه از من دور است [بافرستادن این جامه زهرآلود] خواست مرا نیز بکشد و مثل خود داغدار کند.

اگر آن مردن لحظه‌ای بود [آسان بود] ولکن مرا زجرکش می‌کند. گفتنی است گویی شاعر روح خود را به پیمان‌های از آب تشبیه نموده و می‌گوید: اگر آب پیمان‌ها یکجا می‌ریخت آسان بود؛ ولی قطره قطره خالی شدن پیمان‌ها سخت است. اضافه می‌نماید اگر عجز بیت دوم را «تُسَاقِطُ أَنْفُسَا» بخوانیم، معنی بیت تغییر خواهد یافت و چنین خواهد بود: «با مردن او تعداد زیادی خواهند مرد.» به بیان دیگر، مصداق سخن عبده بن الطیب شاعر مخضرمی خواهد بود که گفت:

فما كان قيس هلكه هلك واحدٍ ولكنّه بيان قوم تهّدا
آخر سخن اینکه بیت اخیر امرؤالقیس نمونه‌ای زیبا از صنعت اکتفاء
است که علمای بلاغت در کتاب‌های خود به آن اشاره نموده‌اند؛ یعنی حذف
مقداری از کلام با توجه به قرینه موجود؛ مانند آیه: «فأما الذين أسودت وجوههم
أكفرتم بعد إيمانكم» (آل عمران / ۱۰۶) که در تقدیر «فيقال لهم: أكفرتم بعد
إيمانكم» بود و در بیت ما نحن فيه نیز می‌توان گفت «لكان ذلك أسهل وأروح»
حذف شده است. (دیوان امرؤ القیس ص ۲۸۶ و الأغانی جلد ۹،
ص ۹۹ و ۱۰۰)

فهرست منابع:

- قرآن مجید.
- البکری الاندلسی، عبدالله بن عبدالعزیز. معجم ما استعجم من أسماء البلاد و
المواضع. حقه و قدم له و صنّع فهارسه: الدكتور جمال طلبة. بیروت، لبنان:
منشورات محمد علی بیضون. دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۸ م.
- ابن منظور. لسان العرب. بیروت: دار صادر، ۲۰۰۰ م.
- أبی الفرج الاصفهانی. الاغانی. لبنان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، الطبعة الثانية
۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷ م.
- امرؤ القیس. دیوان امرؤالقیس. جمعه و شرحه و قدّم له و وضع حواشیه و
فهارسه: الدكتور یاسین الیوبی. المکتب الاسلامی، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸ م.
- الجندی، علی. عیون الشعر العربی القديم، القاهرة: جامعة القاهرة، دار غریب،
۲۰۰۵ م.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، چ دوم، ۱۳۷۷.
- الضبی، ابوالعباس المفضل بن محمد. دیوان المفضلیات. تحقیق و شرح د. محمد
نبیل طریفی. بیروت: دار صادر، ۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۳ م.
- بشار الأنباری. عنی بطبعه و مقابلة نسخه. کارلوس یعقوب لایل. بیروت:

مطبعة الاباء اليسوعيين، ١٩٢٠.

- معلوف، لويس. المنجد في اللغة و الأعلام. بيروت: دار المشرق، ٢٠٠٥ م.